

جعفر ربانی

ریاضیات در ادبیات

کدام حرف است؟

یکی از حرف‌های سوره توحید (قل هو الله) را انتخاب کنید؛ مثلاً م. آن حرف در کدام یک از چهار مصرع زیر وجود دارد؟ (در یک مصرع یا بیشتر)

۱. من در شرفم به علم دفتر مطلق
 ۲. شمس قمرم شریک زهره ز شفق
 ۴. هر گوهر و در ز لؤلؤ لالافر
 ۸. گویند ز تحت و فوق هر یک حق حق
- اکنون شماره مصرع و یا جمع شماره‌های مصرع‌هایی را که آن حرف در آن‌ها وجود دارد به دست آورید.
آن حرف و آن شماره را طبق جدول زیر که عبارت است از «بسم اله رحنی فود کف» بیابید.

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ب	س	م	ا	ل	ه	ر	ح	ن	ی	ق	و	د	ک	ف

اگر آن حرف در جدول نبود، ص است.

شگفتی عدد ۳۷

آیا می‌دانید که هر عدد سه رقمی با رقم‌های یکسان را اگر بر مجموع آن رقم‌ها تقسیم کنیم، حاصل همیشه ۳۷ خواهد بود.

$$۸۸۸ \div ۲۴ = ۳۷$$

$$۶۶۶ \div ۱۸ = ۳۷$$

$$۱۱۱ \div ۳ = ۳۷$$

.....

من چه عددی هستم؟

من شماره خودروی آقای خسروی هستم. نشانه‌هایم را می‌دهم. آیا می‌توانید مرا بخوانید؟

۵ رقم دارم؛

صفر ندارم؛

مجموع دو رقم اول و دوم من برابر با رقم سوم است؛

رقم دوم من از سمت راست چهار برابر رقم اول است.

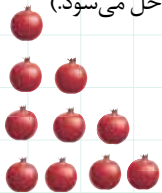
دو برابر رقم سوم من به اضافه رقم دوم مساوی است با رقم پنجم.

رقم دوم من نیز نصف رقم اول است.

یک مسئله به لهجه فارسی تاجیکی

جماعتی به باغ درآمدند. شخص اول یک انار کنده، دویم دو انار، سیم سه انار و هکذا به تفاضیل واحد. بعد مجموع انار را جمع کردند و برابر تقسیم کردند. به هر کدام چل و سه (۴۳) انار می‌رسید. بگو که آن جامعه عبارت از چند کس بودند؟

(راهنمایی: این مسئله از طریق تصاعد عددی حل می‌شود.)



آن کدام حرف الفباست که یک حرف است ولی سه حرف است. در حساب یکی است ولی نام آن هزار است. اگر با شکر مخلوط شود، شکار است.

سندباد تیزهوش

یکی از ماجراهای دشواری که سندباد بحری با آن روبه‌رو شد، ولی توانست آن را حل کند و نجات یابد، در سرزمین «واق واق» اتفاق افتاد. وقتی او به آنجا رسید، چون ناشناس بود، به او شک کردند و گفتند: «برای اینکه بتوانی از اینجا به سلامت بگذری، باید از دالان آزمایش عبور کنی!»

پرسید: «دالان آزمایش چیست؟»

گفتند: «دالان دراز و باریک و کم نوری است که در انتها به میدانی ختم می‌شود. میدان دو در دارد که یکی از آن‌ها راه نجات توست، ولی دیگری راه هلاک تو؛ زیرا در آن پلنگی کمین کرده است و تو را می‌درد! اگر از در اول وارد شدی، معلوم است که آدم درستی هستی و باز می‌گردد و در اینجا می‌مانی. اما اگر از در دوم وارد شدی، معلوم است مجرم بوده‌ای و باید دریده و خورده می‌شدی!»

سندباد گفت: «آیا راهی برای تشخیص این دو در از یکدیگر وجود دارد؟» گفتند: «نه، ولی در مقابل هر دری یک نگهبان ایستاده است که تو می‌توانی فقط یک پرسش از یکی از آن‌ها بکنی و پاسخ را به دست آوری؛ اما بدان که تنها یکی از آن دو نگهبان راست‌گو و دیگری دروغ‌گوست.»

سندباد خندید و گفت: «خب مشکل حل شد!» و گام در دالان باریک و نیمه‌تاریک گذاشت. وقتی به میدان رسید، پیش یکی از نگهبانان رفت و سؤالی از وی کرد. پاسخ او را که شنید، یکی از درها را گشود و وارد شد و به سلامت از آن گذشت!
به نظر شما سندباد از نگهبان چه پرسید؟

آیا می‌دانید؟

سه عدد سیب را میان دو پدر و دو پسر تقسیم کردیم. به هر یک سیب کاملی رسید! چگونه ممکن است؟